

## معرفت‌شناسی اختلاف‌نظر و شواهد مرتبه بالاتر

امید کریم‌زاده\*

۸۱



نظر  
شاهد

معرفت‌شناسی اختلاف‌نظر و شواهد مرتبه بالاتر

### چکیده

این مقاله نقش یا کارکرد شواهد مرتبه بالاتر را در بحث اختلاف‌نظر معرفتی بررسی می‌کند. پس از ارائه تعریفی از شواهد مرتبه اول و شواهد مرتبه بالاتر و تأکید بر تمایز میان آنها، به نفع این دیدگاه استدلال می‌کنم که شواهد مرتبه بالاتر مستقل از شواهد مرتبه اول، شاهد به شمار نمی‌آیند. سپس از طریق مثال داروی اختلال یکی از مشهورترین دیدگاه‌های معرفت‌شناسان معاصر، یعنی دیدگاه دیوید کریستن سن را درباره شواهد مرتبه بالاتر و نقش آنها در اختلاف‌نظر توضیح می‌دهم و آن را نقد می‌کنم. در ادامه استدلال تامس کیلی را درباره تأثیرنداشتن شواهد مرتبه بالاتر شرح می‌دهم و به نقد آن می‌پردازم. در این بخش چگونگی کارکرد استدلال اصلی کیلی علیه تأثیر شواهد مرتبه بالاتر را نشان می‌دهم و در عین حال، به این انتقاد وارد شده بر استدلال کیلی پاسخ می‌دهم که تأثیر شواهد مرتبه بالاتر لزوماً مؤید دیدگاه وزن‌دهی برابر است.

## کلیدواژه‌ها

شواهد مرتبه اول، شواهد مرتبه بالاتر، اختلاف نظر معرفتی، مصالحه گرایی، ناقض، دیوید کریستن سن، تامس کلی.

## مقدمه

فرض کنید مجموعه شواهد E را در اختیار دارید. آن شواهد را به گونه‌ای دقیق بررسی می‌کنید و به این نتیجه می‌رسید که آن شواهد گزاره P را حمایت می‌کنند. بنابراین، باور می‌کنید که P. سپس آگاه می‌شوید که شخص دیگری که او را در حوزه‌ای که گزاره P بخشی از آن شمرده می‌شود همتراز معرفتی (Epistemic peer) خود به شمار می‌آورد،<sup>۱</sup> با داشتن همان شواهد E، باور کرده است که P. از دیدگاه معرفت‌شناختی، آگاهی از این اختلاف نظر چه تأثیری بر توجیه باور شما به P دارد؟ پس از آگاهی از چنین اختلاف نظری، رویکرد باوری موجه درباره P برای شما چیست؟

اینها مهم‌ترین پرسش‌های مربوط به معرفت‌شناسی اختلاف نظرند. به بیان دیگر، مهم‌ترین وظیفه معرفت‌شناسی اختلاف نظر این است که به این پرسش‌ها پاسخ دهد. در زندگی روزمره با موارد بسیاری از اختلاف نظر روبه‌رو هستیم. چه بسا این موارد در حوزه‌هایی مانند سیاست، اخلاق، فلسفه و دین بیش از حوزه‌های دیگر به چشم بیایند. می‌توان پرسید هنگامی که شخص خود را با یک همتراز معرفتی - یعنی دست کم کسی که به اندازه خود شخص در حوزه مربوط به باور مورد اختلاف قابل اعتماد باشد - مواجه می‌بیند، از نظر معرفتی چه واکنشی باید داشته باشد (Feldman, 2005 & 2006, Kornblith, 2010).

این نکته را نیز باید به‌اجمال افزود که در ادبیات مربوط به معرفت‌شناسی اختلاف نظر، سه دیدگاه کلی درباره واکنش درست فرد در مواجهه با نظر مخالف یک همتراز معرفتی وجود دارد. نخستین دیدگاه که می‌توان آن را دیدگاه مصالحه گرایی

۱. مفهوم همتراز معرفتی را به شکل‌های گوناگون می‌توان تعریف کرد. در اینجا تعریف همتراز معرفتی به‌عنوان «کسی که در حوزه مربوط به باور مورد بحث، او را درست به اندازه خودتان قابل اعتماد می‌دانید» کفایت می‌کند.



(Conciliationism) نامید می‌گوید که در مواجهه با اختلاف نظر درباره گزاره P با یک همتراز معرفتی، رویکرد باوری موجه، تعلیق باور است. دیدگاه دوم که آن را نامصاله‌گرایی (Steadfast View) می‌نامند، می‌گوید که مواجهه با نظر مخالف یک همتراز معرفتی درباره گزاره P هیچ تأثیری بر وضعیت توجیهی باور شخص به P ندارد و شخص می‌تواند باور خود را به P با همان درجه توجیه اولیه حفظ کند. سومین دیدگاه که می‌توان آن را ترکیب دیدگاه‌های مصالحه‌گرایی و نامصاله‌گرایی دانست می‌گوید مواجهه با اختلاف نظر درباره گزاره P با یک همتراز معرفتی توجیه اولیه باور شخص را کم می‌کند، ولی نه تا آن حد که به کلی آن را از بین ببرد و شخص مجبور شود باور به P را تعلیق کند. درباره هر یک از این دیدگاه‌ها در آثار مربوط به معرفت‌شناسی اختلاف نظر، بحث‌های فراوانی صورت گرفته و استدلال‌های له و علیه هر کدام به تفصیل بررسی شده‌اند. هدف این مقاله داوری درباره این استدلال‌ها و بررسی نقاط قوت و ضعف آنها نیست، هرچند در ادامه مباحث یکی از استدلال‌هایی که به نفع دیدگاه مصالحه‌گرایی مطرح شده است بررسی و نقد خواهد شد.

### شواهد مرتبه اول در مقابل شواهد مرتبه بالاتر

یکی از مفاهیمی که بررسی آن تأثیر زیادی بر مبحث اختلاف نظر دارد، مفهوم شواهد مرتبه بالاتر (Higher-Order Evidence) است. شواهد مرتبه بالاتر شواهدی درباره قدرت اقناعی (Probative Force) شواهد مرتبه اول (First-Order Evidence) هستند. فرض کنید شخص S شواهد مربوط به گزاره P را بررسی می‌کند تا درباره باور کردن یا نکردن گزاره P تصمیم بگیرد. شواهد مرتبه اول شواهدی هستند که به طور مستقیم و بی‌واسطه به گزاره P مربوط می‌شوند؛ یعنی به طور مستقیم و بی‌واسطه احتمال صدق یا کذب گزاره P را افزایش می‌دهند.<sup>۱</sup> در مقابل، شواهد مرتبه بالاتر شواهدی درباره قدرت

۱. اگر شاهد E نه احتمال صدق P را افزایش دهد و نه احتمال کذب آن را، معمولاً شاهد E را شواهدی مربوط به P به‌شمار نمی‌آورند. به این ترتیب، اگر همه شواهدی که درباره P در اختیار داریم، از نوع اخیر (یعنی شواهد نامربوط) باشند، رویکرد باوری موجه به P با توجه به E، تعلیق باور است.





اقتناعی شواهد مرتبه اول هستند و نه درباره صدق یا کذب گزاره P. برای روشن شدن تفاوت یادشده، این مثال را در نظر بگیرید: فرض کنید من به میز مقابلم نگاه می‌کنم و لیوانم را می‌بینم که بر روی میز قرار دارد. داشتن تجربه بصری لیوان بر روی میز به خودی خود و در غیاب هرگونه ناقضی (defeater)، شاهدی است که به طور مستقیم احتمال صدق گزاره «یک لیوان روی میز هست» را افزایش می‌دهد و بنابراین، در رابطه با این گزاره یک شاهد مرتبه اول به‌شمار می‌آید. همان‌گونه که اشاره شد این تجربه حسی هرچند شاهد مرتبه اول است، قابل به اشتراک گذاشتن با دیگران نیست. حال فرض کنید من به نزد یک چشم‌پزشک می‌روم و او پس از معاینه چشمم به من می‌گوید بینایی من کامل است. در اینجا گواهی پزشک درباره سلامت چشمان من مستقیم به صدق یا کذب گزاره یک لیوان روی میز هست مربوط نمی‌شود، بلکه به شاهد مرتبه اولی مربوط می‌شود که من درباره گزاره فوق در اختیار دارم. به بیان دیگر، گواهی پزشک شاهدی است به نفع اینکه تجربه‌های بصری من قابل اعتمادند. از آنجا که گواهی پزشک درباره همه تجربه‌های بصری من است، تجربه بصری خاص من از لیوان روی میز را نیز در بر می‌گیرد، پس گواهی پزشک شاهدی است به نفع اینکه تجربه بصری من از لیوان قابل اعتماد است. در اینجا باید گواهی پزشک را یک شاهد مرتبه بالاتر درباره گزاره «یک لیوان روی میز هست» به‌شمار آورد.

مثال یادشده مثالی است کلی از چگونگی کارکرد شواهد مرتبه بالاتر؛ همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم شواهد مرتبه بالاتر از طریق تأثیر گذاشتن بر قدرت اقتناعی شواهد مرتبه اول - و نه به طور مستقیم - بر توجیه گزاره هدف تأثیر می‌گذارند.

چه بسا شواهد مرتبه بالاتر انواع مختلفی داشته باشند و آن‌گونه که از مثال فوق برمی‌آید انواع مختلفی از شواهد می‌توانند درباره قدرت اقتناعی دسته دیگر از شواهد - شواهد مرتبه اول - داورى کنند و در نتیجه نسبت به آن شواهد مرتبه اول، شاهد مرتبه بالاتر شمرده شوند. البته این مقاله تنها دسته کاملاً مشخصی از شواهد مرتبه بالاتر را در نظر دارد. این دسته خاص عبارتند از نظر مخالف یک هم‌تراز معرفتی درباره یک گزاره معین - و همچنین نظر خود شخص درباره قدرت اقتناعی شواهد مرتبه اولی که با آنها

روبه‌روست. بنابراین، در ادامه مقاله همواره عبارت شواهد مرتبه بالاتر را تنها به همین معنا به کار می‌برم. بی‌گمان استدلالی که در این مقاله ارائه می‌شود، تنها درباره شواهد مرتبه بالاتر با همین معنای خاص کاربرد دارد.

در ادامه رابطه میان شواهد مرتبه بالاتر و بحث اختلاف نظر معرفتی را بررسی می‌کنیم. مصالحه‌گرایان، یعنی کسانی که معتقدند در مواجهه با اختلاف نظر درباره گزاره P با یک همتراز معرفتی، رویکرد باوری موجه، تعلیق باور است، بر آن‌اند که شواهد مرتبه بالاتر شواهدی درباره صدق یا کذب گزاره P هستند. یکی از مشهورترین مصداق‌های شواهد مرتبه بالاتر، باور یک همتراز معرفتی درباره قدرت اقصاعی شواهد مرتبه اولی است که دوطرف اختلاف نظر به طور مشترک به آن دسترسی دارند. فرض کنید شما و همتراز معرفتی شما هر دو به مجموعه شواهد مرتبه اول E، درباره گزاره P دسترسی دارید. شما پس از بررسی شواهد مرتبه اول E به این نتیجه می‌رسید که E مؤید صدق P است و در نتیجه باور می‌کنید که P. همتراز معرفتی شما، به عکس، پس از بررسی شواهد مرتبه اول E به این نتیجه می‌رسد که E مؤید کذب P است و در نتیجه باور می‌کند که P.

از آنجا که می‌دانید همتراز معرفتی شما معمولاً قدرت اقصاعی شواهد مرتبه اول را درست ارزیابی می‌کند، داوری همتراز معرفتی شما درباره قدرت اقصاعی مجموعه شواهد E، شاهد مرتبه بالاتری برای گزاره P شمرده می‌شود. به بیان دیگر، داوری همتراز معرفتی شما درباره خصلت (character) یا قدرت اقصاعی شواهد مرتبه اول E، شاهدی است به نفع اینکه شواهد E گزاره P را حمایت می‌کند و بنابراین، به طور غیرمستقیم شاهدی به نفع گزاره  $\neg P$  است. مصالحه‌گرایان بر این باورند که وقتی شما از اختلاف نظر با همتراز معرفتی خود آگاه می‌شوید، باید این شاهد مرتبه بالاتر - یعنی باور او به  $\neg P$  - را شاهدی درباره گزاره P به شمار بیاورید و در نتیجه باور خود را به P تعلیق کنید.<sup>۱</sup> نظر مصالحه‌گرایان هنگامی قابل قبول خواهد بود که شواهد مرتبه بالاتر را

۱. برای آگاهی از دیدگاه‌های مصالحه‌گرایان درباره تأثیر شواهد مرتبه بالاتر بر مبحث اختلاف نظر نک: Chirstensen, 2010: 185-215.





شواهدی درباره گزاره P به شمار آوریم. بنابراین، یکی از راه‌های مقابله با مصالحه‌گرایی این است که نشان دهیم شواهد مرتبه بالاتر شواهدی درباره گزاره P - یعنی گزاره مورد اختلاف - نیستند.

در ادامه نخست این موضوع را بررسی می‌کنیم که آیا شواهد مرتبه بالاتر مستقل از شواهد مرتبه اول می‌توانند شواهدی برای یک گزاره باشند یا نه.

### شاهد بودن شواهد مرتبه بالاتر، مستقل از شواهد مرتبه اول؟

گفتنی است از این پس هر گجا از شواهد مرتبه بالاتر نام برده می‌شود، منظور باورِ شخص یا همتراز معرفتی او درباره قدرت اقتناعی مجموعه‌ای از شواهد مرتبه اول است. همچنین در بحث اختلاف نظر معرفتی، نظر مخالف طرف مقابل درباره صدق یا کذب گزاره مورد اختلاف برای من یک شاهد مرتبه بالاتر به شمار می‌آید که من پس از آگاهی از اختلاف نظر به آن دسترسی می‌یابم.

نخست سناریوی زیر را به عنوان مثالی معیار از وقوع اختلاف نظر با یک همتراز معرفتی و دخالت شواهد مرتبه بالاتر در نظر بگیرید (Christensen, 2007: 192-194). فرض کنید که من و دوستم برای شام به رستورانی در مرکز شهر می‌رویم. ما پیش‌تر بارها به این رستوران رفته‌ایم و درباره موارد زیر توافق داریم:

- مبلغ نهایی صورت حساب را (پس از افزودن ۲۰٪ انعام) بدون توجه به اینکه هزینه غذای هر کس چه مقدار شده است، تقسیم بر دو می‌کنیم و هر یک نصف مبلغ نهایی را می‌پردازیم؛
- با توجه به تجربیات پیشین می‌دانیم که هر دو در امور محاسباتی درست به اندازه هم تبحر داریم؛
- شواهدی که در محاسبه سهم پرداختی هر یک از ما نقش دارد (یعنی صورت حساب نهایی پیش از محاسبه ۲۰٪ انعام)، به یکسان در دسترس هر دوی ما قرار دارد.

پیش خدمت صورت حساب را روی میز می‌گذارد و می‌رود. من و دوستم هر دو

مبلغ صورت حساب را می‌بینیم. پرسش این است که سهم هر یک از ما پس از محاسبه ۲۰٪ انعام پیش خدمت چه مقدار خواهد بود. من محاسبات را در ذهنم انجام می‌دهم و مطمئن می‌شوم که سهم هر یک از ما ۴۳ دلار است. در همین حال، دوستم نیز محاسبات مشابهی در ذهنش انجام می‌دهد و مطمئن می‌شود که سهم پرداختی هر یک از ما ۴۵ دلار است. پس از اینکه از اختلاف نظر با یکدیگر درباره مبلغ نهایی آگاه شدیم، واکنش معقول هر یک از ما در قبال این اختلاف نظر چیست؟ همان گونه که اشاره شد هر دوی ما به یک اندازه در انجام محاسبات ذهنی مهارت داریم و در بیشتر موارد قبلی که به رستوران رفته‌ایم، در محاسبه سهم پرداختی هر نفر به عدد یکسانی رسیده‌ایم و در مواردی که در این باره اختلاف نظر داشته‌ایم، سهم اشتباهاتمان برابر بوده است.

در این مثال، واضح به نظر می‌رسد که شواهد مرتبه اول، یعنی شواهدی که به طور مستقیم در دستیابی به باور نهایی دخالت دارند، همان مبلغ نهایی صورت حساب است. دسترسی هر دوی ما به این شواهد مرتبه اول یکسان است. شواهد مرتبه بالاتر در این مثال برای من از داوری من درباره میزان مبلغ صورت حساب و مشخص بودن سهم هر یک از ما به میزان ۴۳ دلار است. برای دوستم نیز شواهد مرتبه بالاتر عبارت است از داوری او درباره اینکه مبلغ صورت حساب مؤید این است که سهم هر یک از ما ۴۵ دلار است. در این مورد پس از آگاهی از اختلاف نظر، ما از شواهد مرتبه بالاتر یکدیگر آگاه می‌شویم. پس از آگاهی از اختلاف نظر این پرسش برای من مطرح می‌شود که شاهد مرتبه بالاتری که من از طریق آگاهی از باور دوستم به دست می‌آورم چه تأثیری بر باور اولیه من در مورد گزاره مورد اختلاف می‌گذارد؟ (پرسش مشابهی برای دوستم نیز مطرح می‌شود). حال، اگر گزاره مورد اختلاف را  $P$  بنامیم، فرض اولیه این است که شواهد مرتبه اول به طور مستقیم به صدق یا کذب گزاره  $P$  مربوط‌اند، در حالی که شواهد مرتبه بالاتر شواهدی درباره قدرت اقصاعی شواهد مرتبه اول هستند و به طور مستقیم شواهدی درباره صدق یا کذب  $P$  نیستند.

ادعای مصالحه‌گرایان این است که شواهد مرتبه بالاتر را می‌توان شواهدی درباره





صدق یا کذب گزاره P. دانست. در مقابل ادعای من این است که شاهد مرتبه بالاتری که من پس از آگاهی از اختلاف نظر (از طریق گواهی دوستم) به دست می آورم، تنها هنگامی می تواند شاهدی درباره گزاره مورد اختلاف تلقی شود که من به شواهد مرتبه اول مورد نظر دسترسی نداشته باشم. در ادامه می گویم درستی این ادعا را با توجه به سناریوی زیر نشان دهم.

فرض کنید من به عنوان کارشناس هندسه کتابی درباره هندسه مسطحه را ورق می زنم و در صفحه ۱۰۰ کتاب به قضیه ای برمی خورم که به نظر عجیب است. کاغذ و قلم را برمی دارم و قضیه را بررسی می کنم. پس از مدتی، اثباتی برای نقیض قضیه می یابم. اثباتم را بررسی می کنم و اشکالی در آن پیدا نمی کنم و بنابراین، نتیجه می گیرم که فرمول موجود در صفحه ۱۰۰ کتاب، قضیه نیست (یعنی کاذب است). سپس آن کتاب را برمی دارم و در کنار فرمول مورد نظر علامتی می زنم و زیرش می نویسم «این قضیه را دقیقاً بررسی کردم، کاذب است! با استفاده از مفاهیم الف و ب و نیز قضیه های ج و د می توان کذب آن را نشان داد» (توجه کنید اثباتی را که برای نادرستی قضیه یافته ام، روی کاغذ دیگری غیر از کتاب مورد بحث نوشته ام). پنج سال از این ماجرا می گذرد و اکنون می خواهم این کتاب را در دانشگاه درس بدهم. در پنج سال گذشته چندین بار محل زندگی ام را عوض کرده ام و کاغذهایی را که حاوی اثبات نادرستی قضیه بوده اند، در یکی از این اسباب کشی ها گم شده اند و دیگر به آنها دسترسی ندارم. افزون بر این، هرچه فکر می کنم نمی توانم اثبات را به یاد بیاورم یا دوباره آن را بازسازی کنم. در این شرایط، به قصد آماده شدن برای تدریس کتاب را ورق می زنم و به یادداشت خودم در کنار فرمول موجود در صفحه ۱۰۰ کتاب برمی خورم.

به نظر می رسد در این شرایط می توانم یادداشت خودم را در کنار فرمول مزبور شاهدی به نفع کذب آن فرمول به شمار می آورم و با توجه به آن باور کنم که آن فرمول کاذب است. به نظر می آید که یادداشت من در کنار فرمول مورد نظر فقط تا هنگامی شاهدی علیه صدق آن به شمار می آید که من به شواهد مرتبه اول - یعنی اثباتی که با استفاده از مفاهیم الف و ب و نیز قضیه های ج و د برای کذب آن یافته ام - دسترسی



نداشته باشم. کارکرد اصلی یادداشت من این است که نشان می‌دهد مفاهیم الف و ب و قضایای ج و د در ترکیب با هم مؤید کذب فرمول مزبور هستند. اگر پس از گذشت پنج سال همچنان به اثباتی که برای کذب فرمول فوق یافته‌ام دسترسی داشته باشم، دیگر یادداشتی که در کنار آن فرمول نوشته‌ام هرگز شاهد مستقلی بر کذب آن نخواهد بود و تنها بررسی دوباره آن اثبات می‌تواند باور مرا به کذب فرمول موجه کند و یا به عکس یافتن اشکالی در اثبات یادشده توجیه باورم به کذب فرمول را از بین ببرد. به هر حال، در این مثال نیز واضح می‌نماید که آنچه به طور مستقیم به صدق یا کذب گزاره هدف مربوط است همان شواهد مرتبه اول است. بنابراین، تنها در غیاب شواهد مرتبه اول است که ممکن است شواهد مرتبه بالاتر در وضعیت توجیهی باور هدف، نقشی ایفا کنند.

شاید بتوان رابطه بین شواهد مرتبه اول و شواهد مرتبه بالاتر را با کمک گرفتن از مثال زیر روشن تر کرد (Kelly, 2005: 188). فرض کنید یک شرکت بیمه که در ازای دریافت مبلغی از رانندگان آنها را بیمه می‌کند، می‌خواهد بداند احتمال اینکه راننده خاصی، تصادف کند چه مقدار است. به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از واقعیت‌های بنیادی درباره بی‌دقتی یک شخص هنگام رانندگی وجود دارد که دسترسی به آنها می‌تواند احتمال تصادف کردن یک راننده خاص را در شرایط مشخص با تقریب بسیار خوبی تعیین کند. این واقعیت‌ها اموری اند مانند کارکرد سلسله اعصاب شخص راننده، میزان سرعت عمل او و ... هستند که وقتی در مجموع در نظر گرفته شوند، احتمال تصادف کردن شخص مورد نظر را به خوبی مشخص می‌کنند.<sup>۱</sup>

حال فرض کنید شرکت بیمه می‌خواهد درباره احتمال تصادف اسمیت در شرایط معین تصمیم بگیرد. این شرکت به واقعیت‌های بنیادی مربوط به بی‌دقتی اسمیت دسترسی ندارد. در غیاب دسترسی به این واقعیت‌ها، شرکت بیمه می‌داند که اسمیت ۲۰ سال دارد. مطابق آمار احتمال تصادف اشخاصی که بین ۱۹ تا ۲۳ سال دارند از دیگر

---

۱. برای سادگی، فرض می‌کنیم که ویژگی‌های فنی خودرو همچون سرعت عملکرد ترمزها در مورد همه رانندگان یکسان است.





گروه‌های سنی بیشتر است. در این شرایط به نظر می‌رسد وقتی شرکت می‌خواهد احتمال تصادف اسمیت را اندازه‌گیری کند، ۲۰ ساله بودن او را به‌عنوان شاهدهی در نظر بگیرد که احتمال تصادف را افزایش می‌دهد. در این مثال، واقعیت‌های بنیادی مربوط به بی‌دقتی اشخاص در هنگام رانندگی، در حکم شواهد مرتبه اول‌اند. دسترسی به این واقعیت‌ها (شواهد) به‌طور مستقیم احتمال تصادف هر شخص را معین می‌کند. بنابراین، اگر شرکت بیمه به این واقعیت‌ها (شواهد) درباره اسمیت دسترسی داشته باشد، دیگر این شاهد که اسمیت ۲۰ سال دارد هیچ تأثیری در اندازه‌گیری احتمال تصادف او هنگام رانندگی نخواهد داشت.

هدف مثال بیمه این است که بگوید در بحث اختلاف‌نظر رابطه بین شواهد مرتبه اول و شواهد مرتبه بالاتر به رابطه میان واقعیت‌های بنیادی مربوط به تصادف درباره شخص مورد نظر و دانستن بیست سال داشتن آن شخص شبیه است. در واقع همان‌گونه که در مثال بیمه، دانستن بیست سال داشتن شخص تنها هنگامی برای شرکت بیمه شاهدهی درباره احتمال تصادف کردن او به شمار می‌آید که شرکت بیمه به واقعیت‌های بنیادی مربوط به تصادف درباره آن شخص دسترسی نداشته باشد. به همین ترتیب، شواهد مرتبه بالاتر (یعنی نظر مخالف یک همتراز معرفتی) تنها هنگامی برای من شاهدهی درباره گزاره مورد اختلاف به شمار می‌آیند که من به شواهد مرتبه اول مربوط به گزاره مورد اختلاف دسترسی نداشته باشم. بنابراین، اگر با دسترسی به شواهد مرتبه اول، شواهد مرتبه بالاتر را نیز در گزاره هدف تأثیر بدهیم، گویی تأثیر یک شاهد مرتبه اول را دو بار حساب کرده‌ایم. کلی (Thoms Kelly) این پدیده را دوباره‌شماری (Double Counting) می‌نامد.

مثال مربوط به قضیه هندسی را در نظر بگیرید. در این مثال، یادداشتی که من در کنار قضیه مورد نظر نوشته‌ام، گویای نظر من درباره قدرت اقناعی شواهد مرتبه اولی است که در اثبات کذب قضیه از آنها استفاده کرده‌ام (یعنی مفاهیم الف و ب و قضایای ج و د). حال شرایطی را در نظر بگیرید که من در آن درباره صدق یک گزاره مشخص با نظر مخالف یک همتراز معرفتی مواجه شده‌ام. به نظر می‌آید که کارکرد یادداشت

من در مثال قضیه هندسی دقیقاً مشابه کارکرد باوری است که من درباره قدرت اقناعی شواهد مرتبه اول در سناریوی اختلاف نظر دارم. در هر دوی این مثال‌ها، یادداشت و باور من مؤید این هستند که دسته معینی از شواهد مرتبه اول گزاره معینی را تأیید می‌کنند. بنابراین، همچنان که از تعریف شواهد مرتبه بالاتر برمی‌آید، یادداشت من در کنار قضیه مزبور و نیز باور من درباره قدرت اقناعی شواهد مرتبه اول در سناریوی اختلاف نظر هر دو در حکم شواهد مرتبه بالاتر هستند. اکنون همان‌گونه که از مثال مربوط به قضیه هندسه و نیز مثال بیمه برمی‌آید می‌توان نتیجه گرفت که این دسته از شواهد مرتبه بالاتر تنها هنگامی می‌توانند مؤید گزاره مورد نظر باشند که شخص نتواند تأثیر شواهد مرتبه اول را بر صدق یا کذب آن گزاره اعمال کند.

حال به سناریوی اختلاف نظر با یک همتراز معرفتی باز گردیم. در این سناریو من شواهد مرتبه اول E را در اختیار داشته‌ام. پس از بررسی شواهد E باور کرده‌ام که E مؤید گزاره p است. این باور من در حکم یک شاهد مرتبه بالاتر است، زیرا شاهدهی درباره قدرت اقناعی شواهد E می‌باشد. سپس بر اساس این شواهد و باورها، صدق p را باور کرده‌ام. پس از این مراحل با یک همتراز معرفتی خودم مواجه می‌شوم که با داشتن همان شواهد مرتبه اول E کذب گزاره p را باور کرده است. دلیل این امر آن است که همتراز معرفتی من باور دارد که شواهد مرتبه اول E مؤید کذب گزاره p است. به بیان دیگر، شاهد مرتبه بالاتر همتراز معرفتی من - یعنی باور او به اینکه شواهد E مؤید کذب p است - نقیض شاهد مرتبه بالاتر من می‌باشد. پیش‌تر با استفاده از مثال مربوط به قضیه هندسه و نیز مثال بیمه نشان داده‌ام که این دسته از شواهد مرتبه بالاتر تنها در صورتی می‌توانند شواهدی به نفع صدق یا کذب گزاره هدف باشند که شخص نتواند تأثیر شواهد مرتبه اول را بر گزاره هدف اعمال کند. به عبارت دیگر، اگر شخص در عین دسترسی به شواهد مرتبه اول و اعمال قدرت اقناعی آنها بر گزاره هدف، تأثیر شواهد مرتبه بالاتر (از سنخی که بدان اشاره شد) را نیز بر صدق یا کذب گزاره هدف اعمال کند، مرتکب اشتباه دوبارشماری شده است.





در صورت درستی ملاحظات پیش گفته می‌توان نتیجه گرفت که موضع مصالحه‌گرایان در مبحث اختلاف نظر با یک همتراز معرفتی نمی‌تواند درست باشد. مصالحه‌گرایان بر این باورند که آگاهی از نظر مخالف همتراز معرفتی در این موقعیت، درجه اعتباری را که شخص پیش از آگاهی از اختلاف نظر به گزاره هدف نسبت می‌دهد است کاهش می‌دهد. بر اساس ملاحظات فوق، آگاهی از نظر مخالف یک همتراز معرفتی برای شخص در حکم یک شاهد مرتبه بالاتر است. پیش‌تر نشان داده‌ایم که این دسته از شواهد مرتبه بالاتر تنها در غیاب تأثیر شواهد مرتبه اول، می‌توانند بر صدق یا کذب گزاره هدف تأثیر داشته باشند. از آنجا که در سناریوی اختلاف نظر من به شواهد مرتبه اول مربوط دسترسی دارم و نیز تأثیر آن شواهد را بر گزاره هدف اعمال کرده‌ام، شواهد مرتبه بالاتر بر صدق یا کذب گزاره هدف تأثیری نخواهند داشت. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که آگاهی از نظر مخالف یک همتراز معرفتی - که در واقع در حکم به دست آوردن یک شاهد مرتبه بالاتر برای شخص است - بر وضعیتی توجیهی گزاره هدف تأثیری نخواهد داشت.

این استدلال را می‌توان به شکل یک برهان خلف بازنویسی کرد:

۱. شواهد مرتبه بالاتر را می‌توان به‌طور مستقیم شاهدهی (مستقل از شواهد مرتبه اول) درباره گزاره هدف به شمار آورد (فرض خلف)؛
۲. باور من مبنی بر صدق گزاره P، یک شاهد مرتبه بالاتر درباره گزاره P است (فرض)؛
۳. باور من مبنی بر صدق گزاره P، به‌طور مستقیم شاهدهی درباره گزاره P ((۱)) و ((۲)) است؛
۴. من از بندهای (۱) تا (۳) آگاهم (فرض)؛
۵. من می‌توانم باورم به P را به‌عنوان شاهدهی به نفع گزاره P ذکر کنم ((۳)) و ((۴))؛
۶. باور من به صدق گزاره P خود برآیند شواهد مرتبه اولی است که من درباره P در اختیار دارم (فرض)؛

۷. اگر مقدمه (۶) درست باشد، آن گاه من نمی توانم باورم به P را به عنوان

شاهدی به نفع گزاره P ذکر کنم؛

۸. شواهد مرتبه بالاتر را نمی توان به طور مستقیم شاهدی درباره گزاره هدف به

شمار آورد ((برهان خلف) و (۱) و (۵) و (۷)).

تنها راه مقابله مصالحه گرایان در برابر استدلال فوق آن است که ادعا کنند تنها باورهای دیگران و نه باورهای خود شخص، می توانند شاهد مرتبه بالاتر به شمار آیند. مصالحه گرایان اگر چنین ادعایی را مطرح کنند باید استدلالی ارائه کنند که نشان دهد نقش آن دسته از باورهای شخص که در حکم شاهد مرتبه بالاتر هستند، متفاوت از نقش شواهد مرتبه بالاتری است که باور همتراز معرفتی شخص به دست می دهد. در غیاب چنین استدلالی دیدگاه مصالحه گرایی پذیرفتنی نخواهد بود.

### دیدگاه کریستن سن درباره شواهد مرتبه بالاتر

به اعتقاد کریستن سن شواهد ممکن است به دو شیوه کاملاً متفاوت تغییر باور را برای شخص موجه کنند. در حالت اول، شخص مجموعه شواهد معینی را درباره یک گزاره مشخص در اختیار دارد و با توجه به آن شواهد رویکرد باوری خود را نسبت به آن گزاره تنظیم می کند. سپس اگر شخص شواهد تازه ای درباره گزاره مورد نظر به دست آورد که مستلزم تغییر رویکرد باوری شخص باشند، بی گمان باید رویکرد باوری اش را درباره آن گزاره تغییر دهد. به گفته کریستن سن:

اگر من اطلاعات تازه ای درباره پیش بینی هوای فردا به دست آورم، با توجه به این اطلاعات تازه چه بسا مجبور باشم درجه اعتماد باورم را به گزاره «فردا هوا آفتابی

است» کاهش دهم (Christensen, 2010: 185).

او می افزاید در این مورد هرچند شواهد تازه دلالت دارند که باور قبلی من به معنای مشخصی غیر بهینه است، اما این شواهد هرگز گویای آن نیستند که باور من در حالت قبلی کاملاً معقول نبوده است، ولی حالت دیگری نیز برای تغییر رویکرد باوری براساس شواهد جدید وجود دارد. در این حالت، شواهد تازه به دست آمده مستلزم





تغییر باورند، دقیقاً به این دلیل که نشان می‌دهند باور قبلی من کاملاً معقول نبوده است. به بیان دیگر، شواهد تازه به دست آمده نشان‌دهندهٔ نقص معقولیت من هستند. کریستن سن می‌گوید:

اگر من بفهمم که دربارهٔ آفتابی بودن هوای فردا به طور نظام‌مندی زیاده از حد خوشبین بوده‌ام، معقول خواهم بود که درجهٔ باورم را به گزارهٔ «فردا هوا آفتابی است» کاهش دهم. ... در این مورد به نظر می‌آید این اطلاعات تازه را نباید به طور مستقیم «شواهدی دربارهٔ وضعیت هوا» به شمار آورد (ibid).

به نظر کریستن سن، تفاوت این دو شیوهٔ تغییر باور نشان می‌دهند که من به دو شیوهٔ متفاوت خطاپذیر (fallible) هستم. یک جنبه از نقض‌پذیری من به این نکته مربوط است که باورهایم بر شواهد محدودی مبتنی شده‌اند. بنابراین، با چشم‌پوشی از اینکه تا چه اندازه به شواهد در اختیارم واکنش درست نشان داده باشم، چه بسا تغییر رویکرد باوری‌ام تنها برآیند به دست آوردن شواهد تازه دربارهٔ گزارهٔ مورد نظر باشد. جنبهٔ دیگر نقض‌پذیری من به این نکته بازمی‌گردد که چه بسا من به شواهد در اختیارم واکنش درست نشان ندهم. به بیان دیگر، ممکن است نتوانم درست تشخیص دهم که شواهدی که در اختیار دارم - صرف‌نظر از محدود بودنشان - از چه گزاره‌ای حمایت می‌کنند. کریستن سن - به پیروی از کلی - شواهدی را که مؤید نادرست بودن واکنش من به شواهد قبلی‌ام بوده‌اند، «شواهد مرتبه بالاتر» می‌نامد. کریستن سن صورت‌بندی دقیقی از شواهد مرتبه بالاتر به دست نمی‌دهد، ولی می‌کوشد سناریوهای مختلفی مطرح کند که هر یک به نوعی بیانگر شیوهٔ کارکرد شواهد مرتبه بالاتر هستند.

در ادامه نخست یکی از این سناریوها را شرح می‌دهم، سپس برداشت کریستن سن از چگونگی کارکرد شواهد مرتبه بالاتر و تمایز آنها با شواهد فاصل (undercutter) را توضیح می‌دهم و سپس به نقد دیدگاه کریستن سن می‌پردازم.<sup>۱</sup>

۱. برای آگاهی از شکل کارکرد شواهد فاصل نک: Pollock & Cruz, 1999.

## کریستن سن و شیوه کارکرد شواهد مرتبه بالاتر مثال: داروی اختلال

فرض کنید از من خواسته‌اند برای انجام دادن یک آزمایش علمی داوطلب شوم. به داوطلبان دارویی داده می‌شود و سپس از آنها خواسته می‌شود که چند معمای منطقی ساده را حل کنند. پیش‌تر نشان داده شده است عملکرد مصرف‌کنندگان این دارو در حل معماهای ساده منطقی به شکل قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است. در واقع، هشتاد درصد مصرف‌کنندگان دارو می‌توانند صورت مسئله را به شکل واضح بفهمند، اما استدلالشان برای حل معما چنان مخدوش است که همیشه به پاسخ نادرست می‌رسند. نکته جالب درباره این دارو آن است که مصرف‌کنندگان آن هیچ احساسی از خراب شدن قوه استدلال منطقی خود ندارند و چنین فکر می‌کنند که معما را درست حل کرده‌اند و بر درستی پاسخ خود اصرار می‌ورزند. این دارو را داروی اختلال بنامیم. سازمان‌دهندگان آزمایش، فیلم افرادی را به من نشان داده‌اند که به معماهای ساده منطقی پاسخ‌های بی‌ربط می‌دهند و نیز از پاسخ‌هایشان کاملاً مطمئن‌اند. آزمایش مفرحی به نظر می‌رسد. بنابراین، پیشنهاد را می‌پذیرم و در حالی که فنجانی قهوه می‌نوشم، فرم رضایت از شرکت در آزمایش را پر می‌کنم و سپس می‌گویم برای شروع کار آماده‌ام. پیش از اینکه قرصی به من بدهند، پرسشی آزمایشی را در اختیارم می‌گذارند. پرسش چنین است:

فرض کنید که همه گاوها وحشی‌اند و فردیناند یک گاو وحشی نیست. کدام یک از موارد زیر درست است؟

۱. فردیناند وحشی است؛

۲. فردیناند وحشی نیست؛

۳. فردیناند گاو است؛

۴. فردیناند گاو نیست.

من کاملاً مطمئنم که تنها گزینه چهار درست است. سپس به من می‌گویند قهوه‌ای که خورده‌ام حاوی مقدار زیادی داروی اختلال بوده است. در این شرایط، اطمینان من به درستی گزینه چهار به شکل قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌یابد (Christensen 2010: 187).





به نظر کریستن سن مثال فوق بیانگر عملکرد شواهد مرتبه بالاتر است. در این مثال، شخص شواهد تازه‌ای می‌یابد مبنی بر اینکه به شواهدی که در اختیار دارد واکنش درست نشان نداده است. در واقع، این شواهد تازه شواهدی نیستند که به‌طور مستقیم چیزی درباره صدق یا کذب گزاره‌ای که شخص به آن باور دارد بگویند (همان‌گونه که اشاره شد شواهدی که به‌طور مستقیم چیزی درباره صدق یا کذب گزاره مزبور بگویند، شواهد مرتبه اول نامیده می‌شوند). این شواهد تازه شواهدی درباره وضعیت شخصی هستند که مجموعه‌ای از شواهد مرتبه اول را در اختیار دارد و اینکه آیا آن شخص، قدرت اقماعی آن شواهد مرتبه اول را درست ارزیابی کرده است یا نه. به همین دلیل، این شواهد تازه، شواهد مرتبه بالاتر نامیده می‌شوند.

### نظر کریستن سن درباره شیوه کارکرد شواهد مرتبه بالاتر

به نظر کریستن سن، کارکرد شواهد مرتبه بالاتر را نمی‌توان دقیقاً مشابه کارکرد شواهد فاصل دانست. در آغاز یکی از مواردی که تفاوت شواهد مرتبه بالاتر و شواهد فاصل را نشان می‌دهد، این است که توجیه مبتنی بر قیاس هرگز نمی‌تواند فصل شود (be undercut)، ولی ممکن است تحت تأثیر شواهد مرتبه بالاتر قرار بگیرد.

کریستن سن برای توضیح خصلت منحصر به فرد شواهد مرتبه بالاتر از مثال خوردن دارو استفاده می‌کند. در مثال خوردن دارو، شخصی که دارو خورده است در مقابل یک پرسش منطقی قرار می‌گیرد و جواب معینی را آشکارا درست می‌یابد. به نظر این شخص پاسخ مسئله کاملاً روشن است و در عین حال، این شخص می‌تواند بیند که پاسخ مسئله به لحاظ منطقی - یا به شکل قیاسی - از مؤلفه‌های موجود در صورت مسئله نتیجه می‌شود. از سوی دیگر، او پیش از مصرف دارو، اشخاص زیادی را دیده است که پس از خوردن دارو، پاسخ‌های نادرست به مسائل مشابه منطقی می‌دهند و در عین حال، بر پاسخ نادرست خود پافشاری می‌کنند. آن اشخاص نیز ادعا می‌کنند که رابطه استلزام منطقی بین مؤلفه‌های مسئله و پاسخ آن را آشکارا می‌بینند و بنابراین، مطمئن‌اند که پاسخشان درست است.



در واقع، شخص از طریق داده‌های آزمایشگاهی می‌داند که هشتاد درصد مردم پس از خوردن دارو، به معماهای ساده منطقی پاسخ نادرست می‌دهند و در عین حال، یقین دارند که پاسخ‌شان درست است. حال پرسش مهم این است که چنین کسی وقتی پس از خوردن داروی اختلال، با یک پرسش ساده منطقی مواجه می‌شود و پاسخ معینی را آشکارا درست می‌یابد، چگونه باید نظرش را درباره آن پاسخ ارزیابی کند. آیا باید فکر کند پاسخش درست است و با تأکید بر اینکه رابطه استلزام منطقی بین مؤلفه‌های مسئله و پاسخ آن را آشکار می‌بیند، همچنان بر درستی پاسخ خویش اصرار کند؟ یا اینکه باید در درستی پاسخ خویش تردید کند و باورش را درباره پاسخ درست مسئله معلق کند؟

به نظر می‌آید شهودی قوی وجود دارد مبنی بر اینکه شخص پس از مشاهده رفتار مردمی که دارو خورده‌اند و نیز پس از اینکه از خوردن دارو آگاه شده است، باید در درستی پاسخ خویش تردید کند. از سوی دیگر، شخص مورد نظر رابطه استلزام منطقی بین صورت مسئله و پاسخ آن را به وضوح می‌بیند و به تعبیر برگمن (Bergmann)، می‌تواند مطمئن باشد که پاسخش دست‌کم از نظر درونی معقول است.<sup>۱</sup> همان‌گونه که گفتیم توجه مبتنی بر قیاس یا استلزام منطقی نمی‌تواند فصل شود.<sup>۲</sup> بنابراین، نمی‌توان گفت توجه باور شخصی که دارو خورده و نیز از پیامدهای خوردن دارو آگاه است، فصل می‌شود. پس، اگر فرض کنیم آگاهی از خوردن دارو - به مثابه یک شاهد مرتبه بالاتر - توجه باور شخص را نقض می‌کند، باید توضیح دهیم که سازوکار این نقض شدن چگونه است. کریستن سن در پاسخ به این پرسش می‌گوید «در تبیین کارکرد آگاهی از خوردن دارو در از میان بردن توجه باور شخص، باید گفت که شخص پس از آگاهی از خوردن دارو و مواجهه با یک پرسش منطقی، باید دلائل اصلی خود را برای پاسخی که در نظر دارد در پراگماتیک بگذارد. به بیان دیگر، در این مورد



۱. به نظر برگمن باور P متعلق به شخص S از نظر درونی معقول است، اگر و تنها اگر، آن باور واکنش درستی به حالت‌های ذهنی (mental states) شخص S باشد. برای آگاهی بیشتر از جزئیات باورهای از نظر درونی معقول و تفاوتشان با باورهای از نظر برون‌ی معقول (externally justified) نک: Bergmann, 2009: 337-342.

۲. مگر اینکه به گونه‌ای موجه باور کنیم که مغالطه‌ای در کار بوده است.



شخص نباید اثر شواهد و دلائلی را که از صورت مسئله در اختیار دارد، در پاسخ مسئله اعمال کند» (Christensen, 2010: 195).

بنابراین، تأثیر شواهد مرتبه بالاتر این است که شخص پس از دسترسی به آنها، باید [بخشی از] شواهد مرتبه اول متناظر را در پراکنش بگذارد یا به بیان دیگر، تأثیر بخشی از شواهد مرتبه اول را درباره باور متناظر با آن شواهد اعمال نکند.

### نقد دیدگاه کریستن سن درباره شواهد مرتبه بالاتر

همان‌گونه که دیدیم کریستن سن کارکرد شواهد مرتبه بالاتر را کاملاً متفاوت از کارکرد شواهد فاصل می‌داند. به نظر کریستن سن ویژگی اصلی شواهد مرتبه بالاتر آن است که شخص پس از دست‌یابی به آنها نمی‌تواند اثر شواهد مرتبه اولی را که درک کاملاً واضحی از قدرت اِقتناعی آنها دارد، در هیچ استدلال دیگری و به نفع صدق یا کذب هیچ گزاره دیگری اعمال کند. به بیان دیگر، آن دسته از شواهدی که مورد حمله شواهد مرتبه بالاتر قرار می‌گیرند، دیگر علی‌الاصول نمی‌توانند شواهدی به نفع صدق یا کذب هیچ گزاره دیگری به شمار آیند.

در مقابل، شواهد فاصل تنها رابطه بین شواهد مرتبه اول و باور نهایی شخص را قطع می‌کنند، ولی شواهدی که مورد حمله شواهد فاصل قرار گرفته‌اند علی‌الاصول می‌توانند شواهدی به نفع گزاره هدف به شمار آیند. به نظر من کریستن سن تصویر درستی از شیوه کارکرد شواهد مرتبه بالاتر به دست نداده است، زیرا می‌توان مواردی را تصور کرد که در آنها شواهدی که یک شاهد مرتبه بالاتر نقض کرده است نیز می‌توانند گزاره دیگری را موجه کنند. برای روشن‌تر شدن موضوع به مثال معیار مربوط به شواهد فاصل توجه کنید.

فرض کنید من هنگام بازدید از موزه به درون غرفه‌ای نگاه می‌کنم و مجسمه‌ای قرمز در آن می‌بینم. در آغاز داشتن تجربه حسی دیدن یک مجسمه قرمز، مرا در این باور موجه می‌کند که مجسمه قرمزی در غرفه قرار دارد. اکنون فرض کنید من مطلع می‌شوم که مسئولان موزه آن غرفه را با نور قرمز روشن کرده‌اند. در این حالت، واضح به نظر

می‌رسد که من دیگر موجه نخواهم بود این باورم را که «مجسمه قرمزی درون غرفه قرار دارد» حفظ کنم. چرا چنین است؟ زیرا در شرایط عادی - یعنی در شرایطی که ناقضی نباشد و نیز بتوان فرض‌های پیش‌زمینه‌ای مربوط به موضوع را در سناریو لحاظ کرد - داشتن تجربه بصری مجسمه قرمز رنگ در غرفه موزه - به‌عنوان یک شاهد مرتبه اول - شاهدهی است که به‌خوبی از گزاره «مجسمه قرمزی درون غرفه قرار دارد» حمایت می‌کند. به بیان دیگر، در شرایط عادی، میان این شاهد و این گزاره رابطه حمایت برقرار است.

اکنون آگاهی از روشن شدن غرفه با نور قرمز - به‌عنوان یک شاهد فاصل - به من می‌گوید که حتی اگر رنگ مجسمه در واقع قرمز نباشد، باز هم من تجربه بصری یک مجسمه قرمز رنگ را در غرفه موزه خواهم داشت. در این شرایط، دیگر نمی‌توانم بین حالتی که رنگ مجسمه به‌واقع قرمز است و من تجربه بصری قرمزی از آن دارم و حالتی که رنگ مجسمه قرمز نیست، ولی من همچنان تجربه بصری قرمزی از آن دارم، تفکیک قائل شوم.

در واقع، شاهد فاصل به من می‌گوید که در این سناریو قرمز نبودن رنگ مجسمه با داشتن تجربه بصری مجسمه قرمز سازگار است. بنابراین، داشتن تجربه بصری یک مجسمه قرمز، دیگر از صدق گزاره «مجسمه قرمزی درون غرفه قرار دارد» حمایت نمی‌کند. ادعای کریستن سن این است که در این شرایط هرچند شواهد اولیه - یعنی داشتن تجربه‌ای بصری از یک مجسمه قرمز - دیگر از گزاره «مجسمه قرمزی در غرفه وجود دارد» حمایت نمی‌کند، اما همچنان از گزاره «مجسمه‌ای در غرفه قرار دارد» حمایت می‌کند. همچنان که اشاره شد کریستن سن می‌گوید شواهدی که شواهد مرتبه بالاتر نقض می‌کنند - بر خلاف شواهدی که شواهد فاصل نقض می‌کنند - قادر نخواهند بود هیچ گزاره دیگری را موجه کنند. این ادعا در حالت کلی درست نیست، زیرا به نظر می‌آید حتی شواهدی که شواهد مرتبه بالاتر نقض می‌کنند نیز می‌توانند دست کم برخی گزاره‌های دیگر را موجه کنند.

برای نشان دادن این موضوع بازگردیم به مثالی که کریستن سن از کارکرد شواهد





مرتبۀ بالاتر ارائه می‌کند؛ یعنی داروی اختلال. در مثال داروی اختلال، آشکارا چنین به نظر می‌رسد که گزینه چهارم درست است. سپس اجراکنندگان آزمایش مرا آگاه می‌سازند که پیش از آنکه با پرسش مورد نظر مواجه شوم، بدون آنکه بدانم مقدار زیادی داروی اختلال خورده‌ام. کریستن سن ادعا می‌کند آگاهی از خوردن داروی اختلال به مثابه نوعی شاهد مرتبۀ بالاتر نه تنها توجیه مرا در باور به گزینه چهارم از میان می‌برد، بلکه مرا و می‌دارد قدرت اقناعی شواهدی را که در اختیار دارم در پرانتز بگذارد. در پرانتز نهادن قدرت اقناعی شواهد بدین معناست که من نخواهم توانست تأثیر شواهدی را که در اختیار دارم بر هیچ گزاره دیگری اعمال کنم. به بیان دیگر، قادر نخواهم بود از این شواهد برای موجه کردن هیچ گزاره دیگری بهره گیرم. به نظر من چنین نیست، زیرا دست کم یک گزاره وجود دارد که من می‌توانم با استفاده از همان شواهد مرتبۀ اولی که شواهد مرتبۀ بالاتر نقض کرده‌اند - این شواهد مرتبۀ اول در مثال داروی اختلال عبارتند از ادراک واضح و شهودی گزینه چهارم - در باور به آن گزاره موجه باشم. این گزاره عبارت است از «به گونه‌ای واضح و شهودی به نظر می‌آید که گزینه چهارم درست است». بنابراین، ادعای کریستن سن دست کم به این شکل کلی که وی مطرح می‌کند، درست نیست.<sup>۱</sup>

### استدلال کلی علیه تأثیر شواهد مرتبۀ بالاتر

کلی بر این باور است که به رغم استدلال‌هایی که علیه تأثیر شواهد مرتبۀ بالاتر بر گزاره هدف در دست داریم، نمی‌توان به یقین نتیجه گرفت که شواهد مرتبۀ بالاتر بر گزاره هدف بی‌تأثیرند.<sup>۲</sup> به نظر کلی چگونگی تأثیرگذاری شواهد مرتبۀ بالاتر

۱. به نظر می‌آید که تنها راه کریستن سن برای پاسخ دادن با این اشکال آن است که دقیقاً همین گزاره خاص را استثنا کند و ادعا کند که بجز این گزاره هیچ گزاره دیگری نمی‌تواند توسط شواهدی که به وسیله شواهد مرتبۀ بالاتر نقض شده‌اند موجه شود. بی‌گمان این راه حل، راه حل موردی (ad hoc) است.

۲. کلی در اینجا می‌خواهد نشان دهد که در بحث اختلاف نظر معرفتی، حتی اگر تأثیر شواهد مرتبۀ بالاتر را بر گزاره مورد اختلاف بپذیریم، باز هم نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که رویکرد باوری معقول برای دو طرف پس از

بر شواهد مرتبه اول (وقتی شخص به شواهد مرتبه اول دسترسی دارد) بسیار پیچیده است. به همین دلیل، کلی استدلالی ارائه می‌دهد که مطابق آن در بحث اختلاف نظر حتی اگر شواهد مرتبه بالاتر (یعنی نظر مخالف یک همتراز معرفتی درباره گزاره هدف) را شواهدی بدانیم که بر گزاره هدف تأثیر می‌گذارند، باز هم نمی‌توان این امر را دلیلی بر درستی دیدگاه مصالحه‌گرایی در بحث اختلاف نظر دانست (Kelly, 2005: 189).

فرض کنید E مجموعه شواهد مرتبه اولی باشد که دو همتراز معرفتی  $S_1$  و  $S_2$  درباره گزاره P در زمان  $t_0$  در اختیار دارند. در زمان  $t_0$ ، هرچند  $S_1$  و  $S_2$  به شواهد مشترکی دسترسی دارند، هیچ‌یک از وجود دیگری خبر ندارد.<sup>۱</sup> فرض کنید  $S_1$  در زمان  $t_1$  با در نظر گرفتن شواهد مرتبه اول E باور می‌کند که P و در همین زمان،  $S_2$  با در نظر گرفتن همان شواهد باور می‌کند که  $\neg P$ . فرض کنید شواهد E در واقع مؤید صدق گزاره P باشد. بنابراین،  $S_1$  در  $t_1$  واکنش درستی به مجموعه شواهد E نشان داده است، در حالی که  $S_2$  در همین زمان واکنش نادرستی به این شواهد نشان داده است. در زمان  $t_2$ ،  $S_1$  و  $S_2$  از وجود یکدیگر و نیز اختلاف نظر درباره گزاره P آگاه می‌شوند. فرض کنید شواهد مشترکی را که  $S_1$  و  $S_2$  در زمان  $t_2$  به آن دسترسی دارند 'E' بنامیم. به نظر کلی محتوای 'E' چنین است:

(۱)  $E = E'$  مجموعه شواهد مرتبه اول E؛

(۲) این فکت که  $S_1$  با در نظر گرفتن E باور کرده است که P؛

(۳) این فکت که  $S_2$  با در نظر گرفتن E باور کرده است که  $\neg P$ .

→

آگاهی از اختلاف نظر تعلیق باور است. گفتنی است کلی بعدها به طور مستقل می‌پذیرد که شواهد مرتبه بالاتر بر گزاره مورد اختلاف مؤثرند. برای آگاهی از مواضع بعدی کلی درباره شواهد مرتبه بالاتر نک: Kelly, 2010: 111-174.

۱. کلی تذکر می‌دهد که متعارف‌ترین راه اینکه دو شخص به شواهد مشترک دسترسی داشته باشند این است که آن دو شخص از وجود یکدیگر خبر داشته باشند و شواهدشان را با هم ردوبدل کنند. با این حال، چنان که کلی می‌گوید امکان دارد که دو شخص بدون آگاهی از وجود یکدیگر به شواهد مشترکی دسترسی داشته باشند. به نظر نمی‌آید این فرض، خللی در استدلال کلی وارد کند.



نظر



کلی ادامه می‌دهد هیچ دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم از دیدگاه  $S_1$ ،  $E'$  کمتر از  $E$  مؤید  $P$  است. از این گذشته کلی می‌افزاید با این فرض که  $S_1$  در  $t_1$  (یعنی وقتی تنها به  $E$  دسترسی داشت) در باور به  $P$  موجه بوده است، هیچ دلیلی نداریم که فکر کنیم توجیه باور  $S_1$  به  $P$  با دسترسی به مجموعه شواهد  $E'$  کمتر شده است. کلی می‌گوید خصلت مجموعه شواهد جدید  $E'$  به میزان زیادی به خصلت مجموعه شواهد  $E$  بستگی دارد. زیرا اگر به بندهای (۲) و (۳) از مجموعه شواهد  $E'$ ، وزن یکسان بدهیم، از آنجا که از دیدگاه  $S_1$  با در نظر گرفتن  $E$ ، باور به  $P$  محتمل‌تر از باور به  $P$  بوده است، با در نظر گرفتن مجموعه شواهد جدید  $E'$  نیز برای  $S_1$  باور به  $P$  محتمل‌تر از باور به  $P$  خواهد بود. به طریق مشابه می‌توان استدلال کرد که برای  $S_2$  نیز پس از دسترسی به شواهد جدید  $E'$ ، باور به  $P$  محتمل‌تر از باور به  $P$  خواهد بود. بنابراین، وقتی هر یک از دو طرف از باور مخالف همتراز معرفتی خود آگاه می‌شود، تأثیر شواهد مرتبه اولی که هر کدام بر اساس آن باور اولیه خود را تشکیل داده است از بین نمی‌رود. کلی نتیجه می‌گیرد که حتی اگر شواهد مرتبه بالاتر (یعنی باور مخالف همتراز معرفتی در بحث اختلاف نظر) را شواهدی بدانیم که به طور مستقیم به گزاره هدف مربوط‌اند، نمی‌توان نتیجه گرفت که واکنش درست به این شواهد مرتبه بالاتر، اتخاذ دیدگاه مصالحه‌گرایی در بحث اختلاف نظر است (Kelly, 2005: 189-190).

کلی چگونه به این نتیجه می‌رسد؟ به نظر می‌رسد که باید استدلال کلی را چنین تعبیر کرد هر چند خود او این گونه تصریح نکرده است. کلی فکر می‌کند که از دیدگاه  $S_1$  مجموعه شواهد  $E$  و  $E'$  درست به یک اندازه مؤید گزاره  $P$  هستند، زیرا از آنجا که  $S_1$  و  $S_2$  همتراز معرفتی‌اند و نیز به مجموعه شواهد یکسانی ( $E$ ) دسترسی دارند، باورهای آنها پس از بررسی  $E$  - اگر این باورها را شاهد های مرتبه بالاتر بدانیم - باید وزن های یکسان داشته باشند. بنابراین، بندهای (۲) و (۳) از مجموعه شواهد  $E'$  وزن های یکسان دارند. از سوی دیگر، این دو باور مؤید گزاره های متناقض‌اند، در نتیجه یکدیگر را خنثی می‌کنند؛ درست مانند دو نیروی هم‌اندازه که در یک راستا و دو جهت مخالف به

نقطه‌ای<sup>۱</sup> وارد می‌شوند. اگر شاهدهای مرتبه بالاتر<sup>(۲)</sup> و (۳) یکدیگر را خنثی کنند،<sup>۲</sup> خصلت إقناعی مجموعه شواهد E' به خصلت إقناعی مجموعه شواهد E فروکاهش می‌یابد و وضعیت توجیهی باورهای S<sub>1</sub> و S<sub>2</sub> مانند زمان t<sub>1</sub> می‌شود که از اختلاف نظر با یکدیگر آگاهی نداشتند، ولی در زمان t<sub>1</sub> هم S<sub>1</sub> در باور به P موجه بود و هم S<sub>2</sub> در باور به P. بنابراین، S<sub>1</sub> و S<sub>2</sub> پس از آگاهی از اختلاف نظر با یکدیگر همچنان در باورهای اولیه‌شان موجه هستند، زیرا مجموعه شواهدی که پس از آگاهی از اختلاف نظر در اختیار دارند درست مانند مجموعه شواهدی عمل می‌کنند که پیش از آگاهی از اختلاف نظر در اختیار داشتند. کلی می‌تواند نتیجه بگیرد که دو هم‌تراز معرفتی پس از آگاهی از اختلاف نظر با یکدیگر همچنان در حفظ باورهای اولیه خود موجه‌اند. بنابراین، مصالحه‌گرایی غلط است. در ادامه، نظر کلی را درباره نقش شواهد مرتبه بالاتر در اختلاف نظر معرفتی نقد می‌کنم.

### یک انتقاد به استدلال کلی و پاسخ به آن

چه بسا در پاسخ به استدلال کلی گفته شود که وضعیت توجیهی مجموعه شواهد E' با وضعیت توجیهی مجموعه شواهد E متفاوت است. دلیل این امر آن است که مجموعه شواهد E' در مقایسه با مجموعه شواهد E، نسبت بیشتری از شواهد مؤید تعلیق باور به P را داراست. برای فهمیدن بهتر این انتقاد باید معنای این عبارت را که «بندهای (۲) و (۳) مجموعه شواهد E' یکدیگر را خنثی می‌کنند» دقیق‌تر مشخص کرد.

اگر استدلال کلی درست باشد و وضعیت توجیهی مجموعه شواهد E و E' دقیقاً شبیه یکدیگر باشد، مانند این است که تصور کنیم بندهای (۲) و (۳) از مجموعه شواهد E' تأثیر یکدیگر را خنثی می‌کنند و سپس از میان می‌روند. در حالی که انتقاد فوق تصور

۱. در مکانیک جامدات شیء صلب را همچون یک نقطه در نظر می‌گیرند.

۲. معنای این عبارت که شاهدهای (۲) و (۳) یکدیگر را خنثی می‌کنند، دقیقاً روشن نیست. در ادامه درباره معنای دقیق این عبارت بیشتر توضیح داده خواهد شد.





دیگری از این مفهوم که دو شاهد یکدیگر را خنثی کنند، به دست می‌دهد. مطابق این تصویر، بند (۲) به تنهایی شاهدی به نفع گزاره P است.<sup>۱</sup> بند (۳) نیز به تنهایی شاهدی به نفع گزاره P است. هنگامی که بند (۲) و (۳) در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، اثر یکدیگر را خنثی می‌کنند و در مجموع به شاهدی به نفع تعلیق باور به P تبدیل می‌شوند. در این تصویر، اینکه بندهای (۲) و (۳) یکدیگر را خنثی می‌کنند، بدین معناست که باید هر دوی آنها را برداریم و به جای آنها یک شاهد به نفع تعلیق باور به P بگذاریم. بنابراین E مجموعه شواهدی به نفع باور به P است و E' مجموعه شواهدی است حاوی اجزای E به اضافه یک شاهد به نفع تعلیق باور به P. در اینجا انتقاد فوق می‌گوید از آنجا که نسبت شواهد مؤید تعلیق باور به P در E' بیشتر از E است، باید نتیجه گرفت که E' نسبت به E با قدرت کمتری P را حمایت می‌کند. بنابراین، وضعیت توجیهی S<sub>1</sub> پس از آگاهی از اختلاف نظر با همتراز معرفتی‌اش تغییر می‌کند و در اثر آگاهی از این اختلاف نظر درجه اعتباری که S<sub>1</sub> باید به گزاره P نسبت دهد، کاهش می‌یابد.<sup>۲</sup>

پیش از بررسی پاسخی که می‌توان به این انتقاد داد باید توجه کرد که انتقاد فوق، حتی اگر درست باشد، لزوماً مؤید دیدگاه وزن‌دهی برابر نیست، زیرا این انتقاد مستلزم آن نیست که درجه اعتباری که S<sub>1</sub> به گزاره P نسبت می‌دهد، پس از آگاهی از اختلاف نظر باید چنان پایین بیاید که رویکرد باوری موجه برای S<sub>1</sub>، تعلیق باور به P باشد. در واقع این انتقاد با این امکان سازگار است که هرچند S<sub>1</sub> و S<sub>2</sub> پس از آگاهی از اختلاف نظر، درجه‌های اعتبار باورهای اولیه‌شان را کم می‌کنند، همچنان موجه‌اند که باورهای اولیه‌شان را نگه دارند و این به معنای کذب دیدگاه وزن‌دهی برابر است.

۱. همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم به‌رغم استدلال‌هایی که علیه تأثیر مستقیم شواهد مرتبه بالاتر بر گزاره هدف وجود دارد، استدلال اصلی کلی تنها برای پیشبرد بحث فرض می‌کند که شواهد مرتبه بالاتر می‌توانند به‌خودی‌خود شواهدی به نفع گزاره هدف باشند. بنابراین، بندهای (۲) و (۳) از مجموعه شواهد E' را می‌توان به ترتیب شواهدی به نفع P و  $\neg P$  فرض کرد.

۲. برای دیدن صورت مفصل‌تری از این انتقاد و پاسخ آن نک: امید کریم‌زاده، معرفت‌شناسی اختلاف نظر: نقد یکتایی و مصالحه‌گرایی (پایان‌نامه دکتری، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی). در ضمن جاناناتان متسون نیز به‌شکلی مستقل به این اشکال اشاره کرده است. برای آگاهی از اشکال متسون نک: Matheson, 2009.



در پاسخ به انتقادِ پیش گفته باید گفت به نظر می‌رسد برخلاف ادعای انتقاد فوق اگر به مجموعه شواهدی که مؤید P است عناصری بیفزاییم که مؤید تعلیق باور به P باشند، میزان حمایت آن مجموعه شواهد از P کاهش نمی‌یابد، زیرا اگر چنین باشد، وقتی به مجموعه شواهد مؤید P، شواهدی بی‌ربط به P بیفزاییم، باید درجه حمایت آن مجموعه شواهد از P کاهش یابد. به یقین چنین نیست. مجموعه شواهد زیر را در نظر بگیرید:

$$E = \{E_1, E_2\}$$

$E_1 =$  تجربه بصری دیدن لیوانی روی میز.

$E_2 =$  گواهی شخصی قابل اعتمادی مبنی بر اینکه لیوانی روی میز هست.

فرض کنید که من هم‌زمان به  $E_1$  و  $E_2$  دسترسی دارم. مجموعه شواهد من مؤید باور به این گزاره است که «لیوانی روی میز هست». این گزاره را  $P_1$  بنامیم. حال شاهد  $E_3$  را به شکل زیر در نظر بگیرید.

$E_3 =$  داشتن تجربه بصری درخت پرتغالی در حیاط خانه.

شاهد  $E_3$  آشکارا به گزاره  $P_1$  نامربوط است. شاهد  $E_3$  نه مؤید صدق P است و نه مؤید صدق P. بنابراین، شاهد  $E_3$  شاهد مؤید تعلیق باور به P است. به طور کلی دیدگاه رایج این است که اگر شاهدی نه مؤید باور به یک گزاره و نه مؤید عدم باور به آن گزاره باشد (مثلاً به آن گزاره نامربوط باشد)، خودبه‌خود مؤید تعلیق باور به آن گزاره خواهد بود،<sup>۱</sup> یعنی هر شاهد نامربوطی به گزاره P مؤید تعلیق باور به گزاره P است. فرض کنید در زمان t تنها شاهدی که من در اختیار دارم  $E_3$  باشد. با در نظر گرفتن  $E_3$ ، رویکرد باوری موجه نسبت به گزاره  $P_1$  برای من چه خواهد بود؟ از آنجا که شاهد  $E_3$  نه مؤید P است و نه مؤید P، باید نتیجه گرفت که شاهد  $E_3$  مؤید تعلیق باور به P است. اکنون شاهد  $E_3$  را به شواهد  $E_1$  و  $E_2$  بیفزاییم و نیز فرض کنیم

۱. رویکرد تعلیق باور به یک گزاره - مطابق دیدگاه رایج - عبارت است از نداشتن رویکرد باور به آن گزاره و نیز نداشتن رویکرد عدم باور به آن گزاره. در پاسخ به انتقاد فوق همین دیدگاه رایج مفروض گرفته شده است. برای آگاهی از نمونه‌ای از دیدگاه‌های مخالف نک: Friedman, 2013: 165-181.



که من به مجموعه این شواهد، یعنی  $E^*$ ، دسترسی داشته باشم.

$$E^* = \{E_1, E_2, E_3\}$$

مطابق ادعای انتقاد فوق، باید نتیجه گرفت که توجیه باور من به گزاره  $P_1$ ، هنگامی که مجموعه شواهد  $E^*$  را در اختیار دارم، کمتر از وقتی خواهد بود که مجموعه شواهد  $E$  را در اختیار داشته‌م. روشن است که این نتیجه‌گیری نادرست است، زیرا با افزودن شواهد نامربوط به مجموعه‌ای از شواهد که مؤید یک گزاره است، میزان حمایت آن مجموعه شواهد از آن گزاره تغییر نخواهد کرد. بنابراین، انتقاد فوق به استدلال اصلی کلی آسیبی وارد نمی‌کند.

به شکل دیگری نیز می‌توان به انتقاد فوق پاسخ داد. همان‌گونه که گذشت ادعای این انتقاد آن است که مجموعه شواهد  $E'$  در مقایسه با مجموعه شواهد  $E$ ، نسبت بیشتری از شواهد مؤید تعلیق باور به  $P$  را داراست. در پاسخ باید به این نکته توجه کرد که کم یا زیاد بودن نسبت شواهدی مؤید یک گزاره در مجموعه‌ای از شواهد، لزوماً تأثیری در میزان حمایت آن مجموعه شواهد از آن گزاره نخواهد داشت.

فرض کنید مجموعه‌ای از شواهد در اختیار داریم که از ده شاهد مستقل تشکیل شده است و همگی آن ده شاهد به‌طور مستقل مؤید گزاره  $P$  هستند. بی‌گمان مجموعه آن شواهد نیز مؤید گزاره  $P$  خواهد بود. حال فرض کنید شاهد دیگری به این مجموعه شواهد اضافه شود و نیز فرض کنید این شاهد اضافه‌شده عبارت باشد از یک ناقض که رابطه هر ده شاهد قبلی را با گزاره  $P$  فصل می‌کند. در این مثال، روشن است که نسبت شواهد مؤید  $P$  به آخرین شاهد ۱۰ به ۱ است، با این حال ناقض اضافه‌شده رابطه هر ده شاهد را با گزاره  $P$  قطع می‌کند و مجموعه شواهد نهایی که از یازده شاهد تشکیل شده است، در مجموع مؤید تعلیق باور به  $P$  خواهد بود. این مثال نشان می‌دهد که کم یا زیاد بودن نسبت شواهدی مؤید یک گزاره در مجموعه‌ای از شواهد، تأثیری در میزان حمایت آن مجموعه شواهد از آن گزاره ندارد. بنابراین، باز هم می‌توان نتیجه گرفت که انتقاد فوق آسیبی به استدلال اصلی کلی وارد نمی‌کند.



## نتیجه گیری

بنابر آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که شواهد مرتبه بالاتر مستقل از شواهد مرتبه اول، شاهد به شمار نمی آیند یا دست کم شاهد به شمار آوردن این دسته از شواهد به طور مستقل، مناقشه برانگیز است. همان گونه که نشان داده شد، مثال مربوط به قضیه هندسه مسطحه و نیز مثال شرکت بیمه نشانگر استقلال نداشتن شواهد مرتبه بالاتر از شواهد مرتبه اول هستند. از آنجا که در معرفت شناسی اختلاف نظر، مصالحه گرایان ادعا می کنند که آگاهی از نظر مخالف یک همتراز معرفتی به عنوان یک شاهد مرتبه بالاتر، توجیه اولیه باور شخص را از بین می برد، نشان دادن کارکرد مستقل نداشتن شواهد مرتبه بالاتر گامی در جهت سد کردن یکی از استدلال های مصالحه گرایان است.

در ادامه نشان داده شد که تحلیل دیوید کریستن سن - به عنوان یکی از مهم ترین مدافعان مصالحه گرایی - از کارکرد شواهد مرتبه بالاتر چندان پذیرفتنی نیست. به عبارت دیگر، بر خلاف تلاش کریستن سن که می کوشد نشان دهد شواهد مرتبه بالاتر به گونه ای متفاوت از شواهد ناقض عمل می کنند، می توان شواهد مرتبه بالاتر را گونه ای از شواهد ناقض به شمار آورد. در بخش پایانی پس از تحلیل استدلال تامس کلی درباره تأثیر شواهد مرتبه بالاتر در موضوع اختلاف نظر، یکی از انتقادهای مصالحه گرایان به این استدلال بررسی گردید و نشان داده شد که اولاً، این انتقاد پذیرفتنی نیست و ثانیاً، حتی در صورت پذیرش آن نمی توان از آن به عنوان استدلالی به نفع دیدگاه مصالحه گرایی بهره برد.

۱۰۷



نظر

معرفت شناسی اختلاف نظر و شواهد مرتبه بالاتر

پرتال جامع علوم انسانی

## کتاب نامه

1. Bergmann Michael (2009), "Rational Disagreement after Full Disclosure," *Episteme* 6 (3).
2. Christensen, David (2007), "Epistemology of Disagreement: The Good News," *Philosophical Review* 116 (2).
3. Christensen, David (2010), "Higher-Order Evidence," *Philosophical & Phenomenological Research* 81 (1).
4. Feldman, Richard (2005), "Respecting the Evidence," *Philosophical Perspectives*, 19.
5. Feldman, Richard (2006), "Epistemological Puzzles about Disagreement," in Stephen Hetherington (ed.), *Epistemology Futures*, Oxford: Clarendon Press.
6. Friedman, Jane (2013), "Suspended Judgment," *Philosophy Studies*, 162.
7. Kelly, Thomas (2005), "The Epistemic Significance of Disagreement," in John Hawthorne & Tamar Gendler (eds.), *Oxford Studies in Epistemology*, Vol. 1, New York: Oxford University Press.
8. Kelly, Thomas (2010), "Peer Disagreement and Higher Order Evidence," in Disagreement, R. Feldman & T. Warfield(ed.), *Disagreement*, New York: Oxford University Press.
9. Kornblith, Hilary (2010), "Belief in the face of controversy," R. Feldman & T. Warfield(ed.) *Disagreement*, New York: Oxford University Press.
10. Matheson, Jonathan (2009), "Conciliatory Views of Disagreement and
11. Higher-Order Evidence," *Episteme*, 6.
12. Pollock, John L. and Cruz, Joseph (1999), *Contemporary Theories of Knowledge*, Rowman & Littlefield Publishers.



نگار  
صدر

سال بیست و نهم ، شماره ۷۹ ، پاییز ۱۳۹۴